

■ **کار در قتادی**

سیدمحمد موسوی متولد پنجم فروردین ماه سال ۱۳۴۱ و اهل یکی از محله‌های جنوبی شهر تهران بود. مادر بزرگ بارها و بارها قصه زندگی دردانش‌اش را برای زهرا سادات و سیدمهدی دو یادگار شهید، گفته بود و حالا زهرا سادات از زبان مادر بزرگ روزهای کودکی و نوجوانی پدر را روایت می‌کند. او می‌گوید: «پدرم سیدمحمد بسیار باهوش بود،برای همین تحصیلاتش در دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت گذراند.او از همان کودکی به فرائض دینی اهمیت می‌داد. قبل از رسیدن به سن تکلیف، نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت.سیدمحمد در دوران انقلاب در مقطع دبیرستان تحصیل می‌کرد.ایشان برای کمک به امرار معاش خانواده و تأمین هزینه‌های خود کنار پدرش در قتادی کار می‌کرد. بسیار به فکر نیازمندان بود. با حقوقی که به‌دست می‌آورد،وسایل مورد نیاز نیازمندان را برایشان تهیه می‌کرد.»

■ **هجرت به قم**

او در ادامه می‌گوید: «کمی بعد بابا تصمیم گرفت، بار سفر ببندد و عازم شهر قم شود. در ابتدای ورودش به قم محل سکونتی برای خودش پیدا نکرد، برای همین شب‌ها را در یکی از بقعه‌های قبرستان می‌گذراند و سختی شب‌های سرد زمستان را با حلاوت شنیدن احادیث و روایات مذهبی جبران می‌کرد. سیدمحمد موسوی در کنار دروس حوزه‌ا علوم جدید نیز غافل نبود. پدر و مادر سال ۱۳۶۱ با هم از دواج کردند. حاصل زندگی ایشان تولد من و برادرم مهدی بود که بعد از شهادت پدر به دنیا آمد و بنابر وصیت پدر «مهدی» نام گرفت.»

■ **جراحت در پدر، شهادت دراروند**

زهرا سادات در ادامه خاطرات ورود پدر به میدان جبهه و جهاد را از زبان مادرش روایت می‌کند و می‌گوید: «جنگ که شروع شد، پدر وظیفهٔ سنگین‌تری بر دوش خودش احساس کرد، برای این همین به‌هیچ تعللی راهی میدان نبرد شد و در اکثر عملیات‌ها حضور داشت. ایشان در عملیات پدر از ناحیهٔ پا مجروح و چند ماهی در بیمارستان بندرعباس و تهران بستری شد تا حالش بهتر شود. اما هنوز حالش کاملاًخوب نشده‌با هم راهی شد و این بار در اروند به مصاف دشمن یعنی رفت.»

■ **صدای ندبه و استغاثه**

مادر می‌گفت: «هیچ شبی نبود که در منزل باشد و نماز شبش ترک شود.شب‌ها از صدای گریه و ناله و استغاثه‌اش از خواب بیدار می‌شدم. وقتی او را با این حال و با این خضوع برابر خداوند می‌دیدم، تمام بدنم می لرزید! احساس می‌کردم لحظه به لحظه برای خداوند نزدیک‌تر می‌شود. سیدمحمد پر کار و فعال بود. با چند نهاد و ارگان دولتی همکاری داشت و با علاقه برایشان کار می‌کرد،اما پولی نمی‌گرفت!اگر هم پافشاری می‌کردند، پول را می‌گرفت و برای نیازمندان خرج می‌کرد.»

■ **هدیه حضرت معصومه (س)**

شاید روایت برخی خاطرات و حکایت‌ها از زندگی شهدا برای برخی قابل تصور نباشد و درکی از آن نداشته باشند اما در زندگی بسیاری‌شان جریان داشته و دارد. یکی از این خاطرات مربوط می‌شود به هدیه‌ای که حضرت معصومه(س) به پدرم سیدمحمد موسوی عنایت کردند. مادر می‌گوید:

«تعدادی مهمان به منزلمان آمدند. در خانه چیزی نداشتیم، پولی هم در دست و بال ما نبود تا برای پذیرایی خرج کنیم. بابا برای عرض حاجت به حرم حضرت معصومه(س)

رفت و مشغول نماز شد. بعد از نماز دیدند مقداری پول در جیب‌شان است. با آن پول، خرید کرد و به خانه آمد. تا مدت‌ها از آنچه خریده بود، استفاده می‌کردیم. به سیدمحمد گفتم: «بپنجاه تمام نمی‌شود؟!» گفت: «چیزی که حضرت معصومه(س) بدهند، تمام شنی نیست…»

■ **نان و گیاه!**

پدر می‌دانست که این رفتن بازگشتی ندارد، برای همین سعی می‌کرد، در روزهای باقیمانده برای من و مادر خاطرات خوبی را رقم بزند. همان ایام بود که رو به مادرم کرد و گفت: «امروز به خودتان زحمت ندهید. اگر مایل باشید، می‌خواهم برای شما و دخترم گیاه بخرم.» رفت نان و گیاه خرید و آمد. گفت: «حاج خانم! بیایید چند لقمه گیاه بخورید.» مادرم گفت: «من هم مثل شما روزم.» نگاهی به من نکرد و گفت: «پس



■ **مبینا شاتلو**

عشق به روحانیت سیدمحمد را از تهران به قم کشاند تا دروس حوزوی را بیاموزد. کمی بعد از حضورش در قم تکلیف را در جهاد دانست و لباس رزم بر تن کرد و راهی میدان شد. در عملیات‌های مختلفی حضور داشت. حتی مجروحیت در عملیات پدر هم نتوانست او را متوقف کند و بعد از بهبودی مجدداً راهی شد و اینچنین حضور سیدمحمد موسوی تا روزهای ایستادگی مردان اروند در مقابل بعثیون ادامه داشت. عملیات والفجر ۸ معر کهای بود که شاهد حماسه آفرینی‌های روحانی شهید سیدمحمد موسوی در لشکر ۱۷ علی‌ابن‌ابی‌طالب(ع) قم شد. سیدمحمد موسوی در آخرین وداع با اهل خانه، به دخترش زهرا سادات قول داد که خیلی زود باز گردد. وعده‌ای که در ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ عملی شد. زهرا سادات یک هفته بعد از آخرین اعزام پدر، هنگامی‌با ایشان ملاقات کرد که رخت شهادت به تن کرده بود. پیکر شهید سیدمحمد موسوی پس از تشییع باشکوه در بهشت زهرا(س) تهران تدفین شد. نوشتار پیش‌رو، مروری است بر زندگی تا شهادت روحانی شهید سیدمحمد موسوی.



■ **کلام شهید**



«... خدا را در نظر داشته باشید در مورد عمل به قرآن و نزدیکی به آن و خیر خود را در قرابت به کتاب و عترت بدانید. اگر چند که دنیا خوب می‌باشد و دنیا آدمی را به‌طرف خود می‌کشاند و هوای نفس آدمی را به فکر زیبایی دنیا می‌اندازد، ولی خانهٔ پاداش الهی، خانهٔ آخرت، بهتر از دنیا و زیباتر از آن هست که در دنیا هست و درجهٔ عالی بودن آخرت در اعلی‌ترین درجات واقع شده است. من خود را در این لحظهٔ حساس زمان مسئول می‌دانم که برابر عوامل امپریالیسم جهاد کنم و با الهام از اسلام با دشمنان اسلام بجنگم. پدر و مادر گرام! اگر لطفش (لطف خدا) شامل حال گردید، بدانید که آن روز، روز دامادی ماست و چنانچه شما در روزهای عروسی با لباس نو و شادی‌کنان به عروسی می‌روید، از شما می‌خواهم که همچنان با لباسی نو و شادی‌کنان از این دامادی پذیرایی کنید و مبدا غمناک و عزادار با لباس سیاه شما را ببینم آیینیست! که باعث ناراحتی ما شود. این ناراحتی شما، بدانید شادی را از ما می‌گیرد.

بخشی از وصیتنامه شهید

«... خدا را در نظر داشته باشید در مورد عمل به قرآن و نزدیکی به آن و خیر خود را در قرابت به کتاب و عترت بدانید. اگر چند که دنیا خوب می‌باشد و دنیا آدمی را به‌طرف خود می‌کشاند و هوای نفس آدمی را به فکر زیبایی دنیا می‌اندازد، ولی خانهٔ پاداش الهی، خانهٔ آخرت، بهتر از دنیا و زیباتر از آن هست که در دنیا هست و درجهٔ عالی بودن آخرت در اعلی‌ترین درجات واقع شده است. من خود را در این لحظهٔ حساس زمان مسئول می‌دانم که برابر عوامل امپریالیسم جهاد کنم و با الهام از اسلام با دشمنان اسلام بجنگم. پدر و مادر گرام! اگر لطفش (لطف خدا) شامل حال گردید، بدانید که آن روز، روز دامادی ماست و چنانچه شما در روزهای عروسی با لباس نو و شادی‌کنان به عروسی می‌روید، از شما می‌خواهم که همچنان با لباسی نو و شادی‌کنان از این دامادی پذیرایی کنید و مبدا غمناک و عزادار با لباس سیاه شما را ببینم آیینیست! که باعث ناراحتی ما شود. این ناراحتی شما، بدانید شادی را از ما می‌گیرد.



گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید روحانی سیدمحمد موسوی از شهدای عملیات والفجر ۸

سفرش کوتاه بود و ۲۲ بهمن به شهادت رسید

د

آخرین وعده رفتن سیدمحمد هنوز در یاد و خاطره‌ها باقی است. لحظاتی که زهرا سادات برای وداع با پدر مهیا می‌شد، مادر همه خاطرات سه ساله‌اش را با سیدمحمد مرور می‌کرد. مادر توشه د لتنگی‌هایش را لایه‌لای وسایل سفر سیدمحمد می‌پیچید. زهرا سادات فکرش را نمی‌کرد که این دیدار آخرین دیدار او با پدرش باشد

شیرین و به یاد ماندنی که آخریش شهادت سیدمحمد بود.»

■ **یادامام زمان (عج)**

علی‌علیان یکی از هم‌زمان پدر از خاطرات روزهای همراهی‌اش با پدر ولبستگی و ارادت او به اهل بیت (ع) اینگونه می‌گوید: «اثن دشمن شدید بود. تعدادی از بچه‌ها شهید و مجروح شده بودند و گردان زمین‌گیر شده بود. یک مرتبه شهید موسوی بلند شد و با انگشتش قطعه‌ای را نشان داد و گفت: «حضرت حجت (عج) اینجا ایستاده‌اند و اشاره کرد که بیایید.» خودش با سرعت رفت و بقیه هم پشت سرش رفتند. آتش دشمن خاموش شد و رزمندگان به پیروزی دست یافتند.

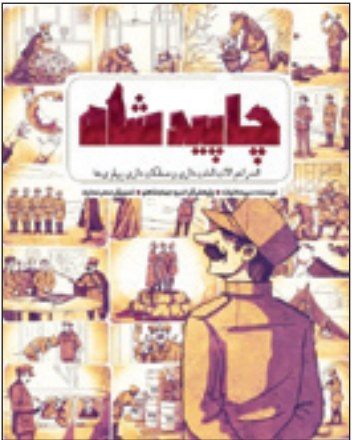
■ **کوله مسافرا!**

آخرین وعده رفتن سیدمحمد هنوز در یاد و خاطره‌ها باقی است. لحظاتی که زهرا سادات برای وداع با پدر مهیا می‌شد، مادر همه خاطرات سه ساله‌اش را با سیدمحمد مرور می‌کرد. مادر توشه دلتنگی‌هایش را لایه‌لای وسایل سفر سیدمحمد می‌پیچید. زهرا سادات فکرش را نمی‌کرد که این دیدار آخرین دیدار او با پدرش باشد. زهرا سادات می‌گوید: بابا به مادرم گفت: «اگر زحمتی نیست، کوله مرا آماده کن.» مادرم گفت: شما مجروحی، هنوز با عصا راه می‌روی. چند وقتی صبر کن تا پایت بهتر شود.» پدرم با چهره‌ای مصمم گفت: «صلاح نیست در خانه بمانم، جبهه به تیر و احتیاج دارد. نمی‌توانم صبر کنم.» در روزهای آخر بود که ناگهان در خانه به صدا درآمد. مادرم چادرش را سر کرد و رفت تا در را باز کند. من هم رفتم. پدرم پشت در ایستاده بود. لحن کودکانه گفتم: بابا! شما که کلید داشتید چرا زنگ زدید؟» در حالی که خنده بر لب داشت، گفت: «هی خواستم برای آخرین بار دختر گلم در را به روزم باز کند. بعدازظهر هم روز با دوستانش راهی جبهه شد.»

■ **۲۲ بهمن – والفجر ۸**

با مادرم به بدرقش رفتم. کمی مرا ورناداز کرد؛ مثل اینکه آخرین بار بسود همدیگر را می‌بینیم. دستان کوچکم را در دستانش گرفت و گفت «دخترم! به من قول بده که مواظب خودت هستی و به حرف‌های مادرت گوش می‌دهی.» گفتم: «باباجان! قول می‌دهم. شما هم قول بدهید که زود بر می‌گردید.» گفت «حتماً! دفعه‌های قبل زودتر برمی‌گردم.» بابا روی قولش ماند. یک هفته بیشتر طول نکشید. روز ۲۲ بهمن در عملیات والفجر ۸ به آرزویش رسید.

وادی کتاب



«چاپید شاه» ما را به هم صحبتی با سپیده انوشه کشاند

روایت سرگذشت پهلوی‌ها بازبان لبخند

■ **صغری خیل‌فرهنگ**

سپیده انوشه متولد ۱۵ خرداد ۷۲ است. هشت سال بیشتر نداشت که در دوره‌های نویسندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شرکت می‌کرد. مدرک کارشناسی مهندسی مکانیک بیوسستم دانشگاه تهران دارد و هم‌زمان با دانشگاه، تحصیل در رشته سینما حوزه هنری را آغاز کرد. چندین مقاله و فیلمنامه نوشت. به عنوان کارشناس تاریخ ایران در برنامه دوران فعالیت کرد. چاپید شاه اولین اثر مکتوب این نویسنده است. سپیده انوشه این کتاب را در ۲۵ سالگی به رشته تحریر در آورد و در ۲۸ سالگی به همت انتشارات جمرکان منتشر کرد. چاپیدشاه که به بررسی دوران پهلوی با زبانی طنز می‌پردازد بهانه همکلامی ما با سپیده انوشه است. با هم می‌خوانیم.

تاریخی می‌تواند زمان‌بندی آنان را در پایین صفحات مشاهده کند. بخش‌های مختلف براساس اتفاقات تاریخی و شباهت و شباهت تاریخی انتخاب شده‌اند. ملاحظه بخش آتش منظم رضاشاهی دید جامعی رادرباره آنچه واقعاً رخ داد به مخاطب می‌دهد.»

■ **نثری ساده‌وروان**

این نویسنده در ادامه می‌گوید: «منابع استفاده شده منابع عمومی تاریخ و زندگی‌نامه‌های افراد شاغل در دستگاه پهلوی است. هیچ نکته اضافی ندارد. بنیان، اساس و هدف روایت تاریخی است. سایر امروفتی و نوشتاری ذیل هدف اصلی تعریف شده است. سبک نگارش ساده،طنز و واقع‌بینانه انتخاب شده است یکی از ویژگی‌های مهم کتاب نثر روان، جذاب و شیرین است که مخاطب را با خود همراه می‌کند. پژوهش و نگارش این کتاب حدوداً شش ماه طول کشید. تیم پژوهشی و نگارشی با هم پیش می‌رفتند. در این کتاب ارزشمند است، تمام اتفاقات آن دوران روایت می‌شود. از نکات برجسته دیگر کتاب، موشن گرافیک‌های ابتدای فصل‌هاست که نکات مهم و کلیدی هر فصل را به صورت خلاصه توضیح می‌دهد.»

■ **دست به سر کردن قاجارها**

چاپیدشاه روایت سرگذشت پهلوی‌ها با جاشنی لبخند است. همه‌ما پهلوی‌ها را می‌شناسیم، اما فقط در همین حد که اسم پهلوی پدر، رضاشاه بوده و اسم پهلوی پسر، محمدرضاشاه اما این‌که این پدر و پسر چطور یک‌دفعه قاجارها را دست‌به‌سر کردند و شاه مملکت شدند را کمتر کسی می‌داند. ما حتی درباره این‌که پهلوی‌ها در ایام سلطنت چه دسته‌گل‌هایی به آب دادند و چه دسته‌گل‌هایی را پرپر کردند، کمتر می‌دانیم. وی در پایان می‌گوید: «چاپیدشاه از آن کتاب‌هایی است که اول تا آخرش نکته دارد برای تعجب کردن و انگشت به‌دهان ماندن. چاپیدشاه با تولد رضا شروع و با مرگ محمدرضاشاه تمام می‌شود. تصویرسازی جذاب کتاب به‌همراه عکس‌های مستند و قدیمی، شیرینی خواندن کتاب را دو برابر کرده‌است. همه کتاب‌خوان‌ها از تابزرگسال مخاطب این کتاب هستند و بعداز خواندنش حتماً با ما هم، هم‌نظر خواهند بود که این کتاب، با همه کتاب‌های تاریخی دیگر فرق می‌کند.»

■ **غفلت از تاریخ**
نویسنده چاپید شاه علاقه زیادی به تاریخ دارد. سپیده انوشه می‌گوید: «تاریخ دغدغه من است و همیشه آن را دوست داشتم و دارم. اما گاهی می‌بینم که خواندن کتاب‌های تاریخی برای دوستان و اطرافیان سخت است. در واقع زبان زحمت و سنگین روایت تاریخی باعث شده بود که آنها از خواندن تاریخ غافل شوند. از طرفی هم بر این باور هستم که کتاب‌های تاریخی باید با همان زبان سخت علمی نوشته شوند. پس برای برقراری ارتباط بهتر باید زبان میانی وجود داشته باشد که ارتباط مخاطب عام را با تاریخ بهتر برقرار کند.»

■ **زبان میانی کتاب**

او در ادامه می‌گوید: «مان‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی معمولاً این کار را انجام می‌دهند. چاپید شاه این مزیت را در حیطه نگارش دارد که بی‌آنکه داستان صرف با تاریخ صرف باشد می‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند. به عبارت دیگر می‌توان شاخصه اصلی کتاب را همین زبان میانی آن دانست.»

■ **دوران پهلوی به روایت طنز**

نویسنده چاپید شاه با اشاره به موضوع و سبک نگارش کتاب می‌گوید: «کتاب چاپید شاه به بررسی دوران پهلوی با زبانی طنز می‌پردازد در بخش اول در قالب از تولد تا تبعید رضا شاه را به شکلی متفاوت بررسی کرده‌است. در این کتاب به زندگی محمدرضا شاه از تولد تا پیروزی انقلاب پرداخت شده‌است. کتاب کاملاً تصویری است. مخاطب علاوه بر خوانش داستان‌های

د

«چاپیدشاه با تولد رضا شروع و با مرگ محمدرضاشاه تمام می‌شود. تصویرسازی جذاب کتاب به‌همراه عکس‌های مستند و قدیمی، شیرینی خواندن کتاب را دو برابر کرده‌است. همه کتاب‌خوان‌ها از نوجوان تا بزرگسال مخاطب این کتاب هستند و بعد از خواندنش حتماً با ما هم، هم‌نظر خواهند بود که این کتاب، با همه کتاب‌های تاریخی دیگر فرق می‌کند.»

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۶۹۳

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۶۹۲

۸	۱	۷	۵	۶	۳	۲	۴
۱	۷	۱	۸	۵	۶	۳	۲
۳	۷	۵	۸	۶	۲	۴	۱
۲	۷	۵	۸	۶	۳	۱	۴
۴	۷	۵	۸	۶	۳	۱	۲
۱	۷	۵	۸	۶	۳	۲	۴
۳	۷	۵	۸	۶	۲	۴	۱
۲	۷	۵	۸	۶	۳	۱	۴

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱